

ماجرای غم انگیز نیمکت خالی ۲ همکلاسی

آذر 20, 1392

حادثه شین‌آباد تراژدی تلخ آذرماه سال گذشته بود و همه را در شوک و ماتم فرو برد. انگار همین دیروز بود، در همین هوای سرد پاییزی که فریادهای جانسوز دخترچه‌های دبستان انقلاب شین‌آباد در میان شعله‌های آتش کلاس درس هر لحظه خاموش‌تر می‌شد.



یک سال از این حادثه گذشت و حالا «اسرین معروفی» یکی از 12 دانش‌آموز حادثه‌دیده با چهره‌ای سوخته و زبانی کودکانه از آن روز آتشین می‌گوید و پدرش همراه او اشک می‌ریزد: ...

صبح روز حادثه با اصرار مادرم چند لقمه صبحانه خوردم و با ترس از دیر شدن مدرسه و نرسیدن به صف کلاس خواستم راه بیفتم که مادرم خواست کمی تحمل کنم تا دوستم به نام «نادیا صالح» که همسایه ما بود به سراغم بیاید.

نادیا با کوبیدن در خانه من را صدا کرد سرانجام با هم به مدرسه رفتیم و چون هوا سرد بود یکسره به کلاس درس رفتیم و این در حالی بود که من و «نادیا» سر صف انتظامات دانش‌آموزان ابتدایی وظیفه منظم کردن آن‌ها را بر عهده داشتیم، اما آن روز برخلاف روزهای قبل به این موضوع زیاد اهمیت ندادیم و با سایر همکلاسی‌های خود به کلاس رفتیم.

زنگ اول درس قرآن داشتیم، کتاب‌ها را روی میز گذاشتیم و در این لحظه خانم معلم که احساس سرما می‌کرد با دست زدن به بخاری نفتی کلاس به «سنور احمدی» که در نیمکت جلوی کلاس می‌نشست، گفت برو و سرایدار مدرسه را برای روشن کردن بخاری صدا کن.

پس از چند لحظه آقای «خارکش» با یک گالن چهارلیتری پر از نفت به کلاس ما آمد و مخزن نفت بخاری را پر کرد و مقداری نفت از مخزن به کف کلاس ریخت.

«خارکش» یک چهار لیتری دیگر پر از نفت را برای دانش‌آموزان شیفت بعدازظهر روی پنجره کلاس ما گذاشت تا در نوبت بعدازظهر دانش‌آموزان از آن استفاده کنند. سرایدار مدرسه بخاری را روشن کرد، خیلی زود شعله‌های آتش زیاد شد و ترس و وحشت به جانمان افتاد،

«سنور احمدی» دوباره به بیرون رفت تا پارچه‌ای بیاورد و با آن آتش را خاموش کنند، خانم معلم نیز برای کمک خواستن به بیرون کلاس رفت و این در حالی بود که آتش از بخاری بیرون میزد

معلم کلاس سوم با سرایدار مدرسه خواستند بخاری را به بیرون هدایت کنند که جلوی در کلاس بخاری رها شده روی زمین افتاد و ما دانش‌آموزان در داخل کلاس و پشت پنجره‌های نرده شده ماندیم و فریادزنان کمک خواستیم.

فضای بسته کلاس و دود ناشی از آتش باعث تاریکی آنجا شده بود بطوری‌که ما اصلاً همدیگر را نمی‌توانستیم ببینیم و فقط صدای جیغ و ناله همدیگر را می‌شنیدیم، در این لحظه من به بالای نیمکت آخر کلاس رفتم ولی «کانی شریفی» که با هم روی یک نیمکت می‌نشستیم به پایین میز رفت و خود را پنهان کرد که این کار باعث شد بسیار کم صدمه ببیند و خوشبختانه پس از سه روز بستری شدن در بیمارستان ارومیه مرخص شد.

«اسرین» ادامه داد: مردم روستا با جمع شدن در حیاط مدرسه به کمک ما آمدند،

لحظاتی پس از سوختن در آتش خود را در حیاط مدرسه دیدم و ناگهان حس کردم که توسط یک ناشناس به داخل یک آمبولانس منتقل می‌شوم و از آنجا به اورژانس بیمارستان پیرانشهر و سرانجام به ارومیه و تبریز اعزام شدم، درمسیر انتقال از پیرانشهر تا ارومیه با «ساریا رسول زاده» در یک آمبولانس بودم. خیلی ناله می‌کرد، باور نمی‌کنم او دیگر زنده نباشد.

اسرین گفت: جای ساریا و سیران یگانه در کلاس درس خالی است. هنوز هم گاهی با همکلاسی‌های خود در مورد آنان صحبت می‌کنیم،

روزی که آنها مردند من در بیمارستان بودم و مادرم که همراه من بود می‌خواست موضوع مرگ «سیران و ساریا» را از من پنهان کند ولی من موضوع را فهمیده بودم و به روی خودم نمی‌آوردم چرا که واقعاً احساس نمی‌کردم آنها مرده باشند و دیگر به مدرسه برنخواهند گشت.

پدر اسرین نیز گفت: در بیمارستان‌های مشهد و اصفهان بچه‌ها بستری شدند سپس به تهران آمدیم،

در تهران چهار عمل روی دخترم انجام شد در طول این مدت تعدادی از این مصدومان نیز در بیمارستان خصوصی ساسان مداوا می‌شدند که سرانجام با تصمیمات مسئولان آموزش و پرورش و به‌علت هزینه بالای این بیمارستان دانش‌آموزان به بیمارستان محب اعزام شدند. پدر «اسرین معروفی» به این نکته هم اشاره کرد که تاکنون وعده‌ها و قول‌های داده شده هم در زمان «حاجی بابایی» و هم در زمان وزیر جدید و براساس پیگیری‌های دکتر «رسول خضری» تاکنون یک بیمه 60 میلیون تومانی و یک بیمه دیگر 72 میلیون تومانی به بچه‌هایمان تعلق گرفته که به حساب این 12 نفر واریز شده است و تا سن قانونی قابل برداشت نیست،

همچنین از طرف شورای اسلامی شهر در دور سوم یک پروانه ساختمان رایگان برای این دانش‌آموزان صادر شده است.

«کاک مراد» گفت: یکبار با وزیر جدید ملاقات داشته‌ایم که در این جلسه بحث وضعیت استخدامی این دانش‌آموزان مطرح شد که قول داده شد تحت هر شرایطی در سن 18 سالگی وارد کار اداری شوند و در خود مجموعه آموزش

پرورش جذب شوند و همچنین سعی خواهد شد با تعیین مبلغی به‌عنوان مستمری مادام‌العمر تا حدودی هزینه‌های سنگین آنها را جبران کنیم.

«اسرین» بعد از حرف‌های پدرش گفت: ما 12 دختر بچه هر روز با سرویس به مدرسه

میرویم و در کلاس جداگانه‌ای درس می‌خوانیم و برایمان یک معلم بسیار خوب به نام نوبخت در نظر گرفته‌اند که واقعاً ما را درک می‌کند.

«اسرین» در مورد انتظاراتش از دیگران گفت: فقط می‌خواهم به آن‌ها بگویم ما سال گذشته این چهره را نداشتیم و این خواست خدا بود که در سرنوشت ما رقم خورد و مطمئن هستم خداوند در هر شرایطی انسان را دوست دارد، بنابراین انتظار دارم همانند گذشته با ما برخورد و قبول کنند ما نیز همانند آن‌ها روزی از چهره‌ای سالم برخوردار بودیم و اگر خدای ناکرده دختر خودشان به این وضعیت دچار شود چطور با او رفتار خواهند کرد، همان‌طور هم با ما رفتار کنند.

«اسرین» می‌گوید: روز حادثه علاوه بر درس قرآن درس انشا هم داشتیم و موضوع انتخابی من گزارشی از زندگی خودم بود که در آن از خصوصیات خودم نوشته بودم. آرزو داشتم هر چه زودتر بزرگ شوم و به دانشگاه بروم و دکتر شوم و به انسان‌های مریض کمک کنم.

پدر «اسرین» در ادامه با انتقاد از بعضی افراد که قصد داشتند از این حادثه سوءاستفاده کنند حرف زد و تصریح کرد متأسفانه عده‌ای این وسط می‌خواستند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند که با صبر و بردباری خانواده‌ها و همچنین همکاری و همدردی قابل وصف مسئولان خوشبختانه این موضوع وارد مسیر قانونی خود شد و تاکنون نیز هر خواسته و انتظاری که از مسئولان داشته‌ایم در چارچوب رعایت اصول قانونی بوده است.

عرش نیوز

عرش نیوز: